



خاطراتی از شصت سال زندگی سیاسی و اجتماعی

هرمز احمدی بختیاری

(۲)

اره و سسات نفت بدزدی رفته بود تماماً گرفته و به شرکت نفت تحویل داده شد .
در اواخر سال ۱۳۱۲ که عده ای از خوانین ذی نفوذ بختیاری حبس شدند من هم باهواز احضار و در آنجا زندانی شدم و بعد بوسیله يك افسرو چند نفر نظامی به اصفهان حرکتم دادند و بالغ بر شش ماه در اصفهان زندانی بودم . محاکمات شروع شد و پس از پایان محاکمه تمام مدارك و اوراق

بیش از ششماه از حکومت ایل بیگی بختیاری نگذشته بود که دوباره آشوب و بلوا در ایل ایجاد شد و مجدداً بامر اعلیحضرت فقید ما موریت پیدا کردم که جهت سرکوبی و خوابانیدن آشوب به آن منطقه بروم ، از اواسط سال ۱۳۱۰ تا بهمن ۱۳۱۲ شمسی مجدداً در آن منطقه بهمان سمت قبل مشغول فعالیت گردیدم در این سفر اخیر مرتکبین ناامنی مناطق نفت دستگیر شدند و اموالی که

ایام خدمت من چه مزامین دفتر مخصوص و چه مکاتبات وزارتخانه ها یادوایر دولتی که ضمیمه پرونده محاکماتی من شده بود بوسیله فرمانده لشکر اصفهان مرحوم (سرتیپ حسین قلی سطوتی) بطهران برده شد بارئیس کل ستاد آنهارا بنظر اعلیحضرت رضاشاه کبیر رسانید . رضاشاه کبیر فرمودند این شخص خادم است و باید فوری از او دلجوئی شود و بر سر کارش بازگردد .

در این موقع مراحم شاهانه باینجناب توسط فرمانده لشکر ابلاغ گردید و پیشنهاد شد که مجدداً کارم را شروع کنم ولی بجهاتی دیگر نمی خواستم ادامه کاردم و ضمناً کسالت هم داشتم ، جهت بهبودی تقاضای معافیت از کار نمودم که مورد قبول قرار گرفت ، در این زمان مشغول کار های آزاد شدم ، در خوزستان املاک خوانین بختیاری را در دزفول و حومه شهر دزفول و بهبهان ۵ ساله اجاره نمودم و چندمقاطعه کاری هم برداشتم و مشغول انجام این کار ها بودم ، قروض زیادی که داشتم پرداختم تا اینکه شهریور ۱۳۲۰ پیش آمد و تکلیف حکومت بختیاری به من شد و چون با وجود خوانین بزرگتر از من ممکن بود حکومت من در بختیاری ایجاد کشمکش های تازه ای را بنماید لذا پیشنهاد قبول حکومت را رد نمودم ، سپس مرا به حکومت لرستان تعیین نمودند که بالغ بر یک سال در آنجا حکم بودم و موجبات رضامندی مردم و دولت را فراهم ساختم ، مرحوم قوام السلطنه نخست وزیر شد و پس از یکسال مرا به طهران احضار کرد و به اتهام اینکه در مقابل نهضت

شمال و پیشه وری خیال ایجاد غائله را در جنوب داشته ایم (که مسبب این بدگمانی و دسائس مظفر فیروز بود .)

شش ماه در شهر بانی باتفاق مرحوم سید ضیاء الدین طباطبائی ، مرحوم مرتضی قلی خان صمصام با سه فرزندش (احمد قلی . جهانشاه و بهمن صمصام) مرحوم دکتر طاهری یزدی ، مرحوم جمال امامی و آقایان حسام الدین دولت آبادی ، مرحوم حبیب الله رشیدیان با فرزندش (قدرت الله) و آقای علی دشتی سناتور فعلی و مرحوم میرزا کریم خان رشتی تحت نظر وزندانی بودیم ولی با وجود زندانی بودن با خارج رابطه داشتیم و از جمله با آقایان علما از قبیل مرحوم آیت الله حاج آقا حسین بروجردی ، مرحوم بهبهانی و سایر حجج اسلام و بازاریها و رجال وقت و حتی با ایلات در تماس بودیم و با کمال قدرت در مقابل مرحوم احمد قوام استقامت نمودیم ، تا اینکه با عزت و احترام مرا مرخص نمودند پنج روز من از محبس بیرون نیامدم و گفتم که تا دوستان در زندان باشند من از محبس بیرون نخواهم رفت .

تا اینکه قوام السلطنه مرا احضار نموده و بنابه تقاضای دوست عزیزم سرتیپ صفاری که در آن موقع رئیس شهر بانی بود و تأکید مرحوم سید ضیاء الدین و سایر رفقا من رفتم پیش قوام السلطنه در این ملاقات مرا قوام از اشتباه در آورد و گفت که من دارم یک بازی سیاسی میکنم برای نجات آذربایجان و گرنه من با هیچ کدام از شماها دشمنی ندارم و همه شماها خادمین

کشور هستید .

در این موقع به حکومت شهر های
مرزی خوزستان، آبادان، خرمشهر، ماهشهر
هندیجان، سوسنگرد ، شادگان مأموریت
یافتیم و قریب دو سال در آن صفحات ماندم
وریشه نامنی و توده بازی را در آن مناطق
ازین بردم ، مسبب قتل حسین گزی را
که از تجار معروف اصفهان و مقیم آبادان
بود ، دستگیر و به مقامات مربوطه تحویل
دادم امنیت کامل برقرار کردم من حیث
المجموع رضایت کامل دولت و مردم را
فراهم نمودم ، در اواخر سال ۱۳۲۶ که
از آبادان برگشتم ماهی چند در تهران
بسر بردم و چندی برای گردش بشمال رفتم
حسب الامر بندگان شاهنشاه آریامهر به -
طهران احضار و شرفیاب شدم مقرر فرمودند
چون جشن هزاره بوعلی در پیش است و
بزودی از مستشرقین دنیا برای حضور در
جشن دعوت خواهد شد شما بایستی به همدان
بروید و شهر همدان را برای پذیرائی این
میهمانان آماده کنید تا بعد فکر بهتری
برایتان بکنم اقدامات من در مدت یکسال
که فرماندار کل همدان بودم در تحت
توجهات شاهنشاه آریامهر ساختن آرامگاه
بوعلی ، ساختن هتلها ، خیابان کشی شهر
از میدان تا آخر شهر با نصب مجسمه
اعلیحضرت همایونی و اسفالت و درختکاری
تهیه آب مشروب شهر و سایر اقداماتی
نظیر ساختن بیمارستان ، درمانگاه ،
دانشسرا ، و تأسیس شیر و خورشید و
پرورشگاه و بسیاری اقدامات دیگر بود .
از بدشانی آنسال سال سختی بود و باندرگی

نشده بود و جلوگیری از قحطی شهر هم مزید
به علت گردید که در این امر هم با توجهات
و اوامر شاهنشاه موفق گردیده در
این مأموریت بود که با داشتن رمز با دفتر
مخصوص شاهنشاهی ارتباط مستقیم داشته
مراتب را بعرض میرساندم و از هر گونه
پشتیبانی در اصلاح امور برخوردار بودم ،
سپس بوسیله مرحوم سناتور امیر حسینخان ظفر
دائی زاده و برادر خانم باینجناب ابلاغ شد
که شما برای استانداری گیلان در نظر گرفته
شده اید ، دستور صدور فرمان هم داده شده
است چند روز بعد مرحوم سناتور
امیر حسین خان تلفناً بمن ابلاغ
کردند که اعلیحضرت همایونی می-
فرمایند باینکه دستور صدور فرمان گیلان
شما داده شده در دو سال قبل که من به سرکشی
کرمان و بلوچستان و بنادر دریای عمان
رفته بودم باطیاره و با اتومبیل اغلب نقاط
این استان را سرکشی نمودم و این استان
استحقاق توجه و کمک های شایسته ای را
دارد و من هم به مردم این سامان گفته ام
در اصلاحات آنجا اقدام لازم بعمل خواهد
آمد و یک سرپرست طرف اعتمادی برای
رفع حوائج و سرپرستی آن استان تعیین
خواهم نمود .

استان کرمان که یکی از چهار استان
اصلی ایران بوده مهمتر از گیلان است من
میل دارم بعوض گیلان به آنجا بروید، خود
شما چه نظر دارید؟ من در جواب بوسیله مرحوم
ظفر بعرض رسانیدم نو کرم و مطیع امر میفرمائید
همدان میمانم میل دارید به گیلان میروم ،

کرمانرا هم با نهایت افتخار قبول میکنم
بسته به عنایت اعلیحضرت است .

این بود که استانداری استان هشتم
کرمان و بلوچستان باینادر که در آنوقت
ضمیمه بود بوسیله جناب آقای علم وزیر کشور
وقت بمن ابلاغ و تأکید شد که چون
اعلیحضرت قصد سفر به خارج را دارند برای
معرفی فوری حرکت کنید .

اینجانب هم با اینکه زمستان سختی
بود و همه راهها مسدود گردیده بود بزرگ
خود را بطهران رسانیده با اشکالاتی که
بعضی ازو کلاً در مجلس و در خارج از طرف
اشخاصی که در انتخابات همدان شرکت
کرده و انتخاب نشده بودند و همچنین اعوان
و انصار مصدق در مجلس از حمله آقای دکتر بقائی،
مهندس رضوی مواجه بودم که شرح مفصل
آن ضمن یادداشتهای آینده خواهد آمد بالغ بر
یک ماه در تهران بودم مرحومین سپهبد زاهدی
که در آنوقت سناتور انتصابی همدان بودند
و دکتر طاهری با عده زیادی طرفدار در
مجلس مثل مرحوم عماد السلطنه مرحوم
اورنگ و آقای حسام دولت آبادی و عده
زیادی از یاران مجلسین مخالفین اینجانب
را کوبیدند و به کرمان رفتم ، بالغ بر دو
سال استاندار کرمان بودم تا
حکومت مصدق السلطنه پیش آمد . ایشان
که مرا از منتخبین شاهنشاه میدانست با
من از در مخالفت درآمد و من هم وقتی دیدم
ایشان مطلقاً بفکر آسایش مردم نیست و
یک جنبه های بخصوصی دارد قطع مرآوده
و مکاتبه با ایشان نمودم تا مجلسین سنا و

شورا برقرار بودند و من هم طرفداران جدی
در مجلسین داشتم بخصوص از مراحم و
پشتیبانی ذات مقدس شاهانه برخوردار
بودم قادر نشدم که مرا از کرمان بر دارم بالغ
بر هشت ماه در موقع زمامداری ایشان کرمان
بودم .

وقتی که مجلسین را منحل کرد و
اختیارات را یکسره بنخود انتقال داد
مرا هم بایک تلگراف احترام آمیزی با
امضاء دوست عزیز جناب آقای امیر تیمور
کلالی وزیر کشور وقت احضار نمودند و
تقاضا کردند تا ورود استنادار جدید و تحویل
و تحول در کرمان بمانم .

اینجانب در جواب گفتم تا سه روز
دیگر من حرکت میکنم اگر تا آنوقت
استاندار جدید وارد شد فبها المراد و الا
استانداری را تحت نظر فرمانده لشکر یا
رئیس عدلیه قرار داده و حرکت می کنم.
مجدداً تلگرافی از وزیر کشور رسید پس
خواهش میکنم تا ورود فرماندار جدید که
آقای مصطفوی نائینی نماینده فعلی مجلس
که در آن موقع حاکم یزد بودند و با ایشان
تأکید شده فوری حرکت کنند بکرمان باشید.
در جواب باز گفته شد تا سه روز دیگر
اگر آمد که هیچ وگرنه خللی در تصمیم
ایجاد نخواهد شد .

فردای آنروز آقای مصطفوی
وارد شد که بسیار مدح شناس و شایسته و

خوبی است، عملیات و رفتارها را که دید تا الی حال بعنوان صمیمی‌ترین دوست من محسوب می‌گردد و واقعاً محبت و حقیقت‌شناسی را کامل گردانیده در موقع حرکت احساساتی که از جانب مردم کرمان و اغلب سرشناسان استان هشتم نسبت باین بنده ابراز شد تا ابد فراموش نخواهد شد. خارج از شهر کرمان چادرهائی زده بودند. وجوه اهالی آمده بودند و بالغ بر یکساعت برای آنان سخنرانی کردم (در این جمع دکتر بقائی و مهندس رضوی هم بودند) و باندایشان اعتبار کارهائی را که انجام داده بودم خاطر نشان کردم و بصدای بلند گفتم مردم مصدق و کلاهی مجلسین می‌آیند و می‌روند و کسی که باقی و برقرار خواهد ماند مانند شخص شخیص شاهنشاه است که من به مکنونات قلبی ایشان در آسایش و رفاه مردم ایران بخصوص اهالی استان هشتم که از اصلاحات عقب مانده اند وارد هستم فریب عوام‌فریبی و گفته‌های مصدق و اعوان و انصار او را نخورید و هر انتظاری دارید از مقام شامخ سلطنت

استدعا کنید و قطعاً مثل همیشه توجه خواهند فرمود. غریب اینست که همین دوست گرامیم آقای دکتر بقائی که در آن موقع از مخالفین سرسخت من بود بعد از یکسال که اینجانب از کرمان آمدم رویه و رفتار مرا مورد تأیید قرار داد و خودش بعداً میگفت که در یکی از شرفیابها عرض کردم که از زمان قاجاریه تا کنون کرمان چنین بخود ندیده بود. آقای دکتر بقائی از آن بیعد تا کنون یکی از مداحان من است پس از آن به تهران آمدم و علم مخالفت را بر ضد مصدق برافراشتم.

در شماره پیشین مجله فراموش کردم توضیح دهم که برادرم آقای عبدالحسین احمدی پس از چندی زندگی ایلی را رها ساخت و بکار دانش پرداخت. علوم قدیم و جدید بیاموخت و چون طبع مستقیم و ذوق سلیمی نیز داشت اشعاری نغز از خود بیادگار گذاشت و عاقبت شغل قضا پیشه کرد و در همین شغل بازنشسته شد.

(ادامه دارد)

